

معرفی و نقد دراسات فی‌الشاهنامه

آرمان کوهستانیان*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ولایت، ایران‌شهر، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۳

چکیده

گرچه سده‌هاست، مترجمان و پژوهش‌گران بیگانه نیز پیرامون شاهنامه دست به قلم می‌برند ولی کنگره هزاره فردوسی بود که در سال ۱۳۱۳ خورشیدی، شاهنامه را کانون پژوهش‌های جهانی گردانید. دراسات فی‌الشاهنامه، گسترده‌ترین پژوهش جهان عرب درباره شاه‌کار فردوسی، یکی از آن تلاش‌هاست. طه ندا این کتاب پر برگ را نزدیک به بیست سال پس از آن کنگره در دو بخش و پانزده فصل به نگارش درآورد. شوربختانه اثر یاد شده تا کنون در ایران، ناشناخته مانده است. از این روی، پس از خوانش سراسر کتاب، تلاش می‌کنیم، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، کوتاه آن را شناسانده و برجستگی‌ها و کاستی‌هایش را به خوانندگان، نشان دهیم تا از جای‌گاه کتاب، آگاه شوند.

کلیدواژگان: دراسات فی‌الشاهنامه، طه ندا، معرفی، دیدگاه‌های نو، لغزش‌ها.

مقدمه

نخستین و شاید بزرگ‌ترین همایش ادبی ایران، کنگره هزاره فردوسی بود که به مدت پنج روز در مهرماه ۱۳۱۳ خورشیدی برگزار شد و چهل تن از دوست‌داران فرهنگ ایران و فردوسی از هفده کشور، آماده شده و به ایران آمدند. در آن ماه پرمهر در کنار خاورشناسانی از آمریکا، دانمارک، آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، چک و اسلواکی، یوگسلاوی، شوروی، ترکیه، اسرائیل، ژاپن و هند از سرزمین‌های عربی نیز جمیل صدقی زهاوی و احمد حامد صراف از عراق، عبدالوهاب عزام و عبدالحمید عبادی از مصر نیز بودند. این گردهمایی، شوری در جهان شاهنامه‌پژوهی پدید آورد و فردوسی را بیش از پیش به جهانیان شناساند.

در سده بیستم، مصریان بیش و پیش از دیگر تازی‌زبانان به شاهنامه، دل‌بستگی نشان داده‌اند. عبدالحمید عبادی (۱۹۵۵-۱۸۹۱)، محمد فرید ابوحدید مصری (۱۸۹۳-۱۹۶۷)، عبدالوهاب محمد حسن عزام (۱۸۹۴-۱۹۵۹)، امین عبدالمجید بدوی (۱۹۹۷-۱۹۰۷)، حسین محیب المصری (۱۹۱۶-۲۰۰۴)، محمد غنیمی هلال (۱۹۶۸-۱۹۱۷) و عبدالنعیم محمد حسنین (۱۹۲۳) در شمار آن شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان می‌باشند.

یکی دیگر از دوست‌داران مصری فردوسی، طه ندا است. او در سال ۱۹۴۲ از دانشگاه قاهره، کارشناسی و در سال ۱۹۴۵ از موسسه زبان‌های شرقی، کارشناسی ارشد و ۱۹۵۱ از همان دانشگاه قاهره، دکترای خویش را دریافت کرد (ر.ک.: رادفر، ۱۳۹۱: ۴۶۳). وی از استادان برجسته زبان‌های شرقی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های مصر و بیروت گردید و انستیتوی زبان‌های شرقی را در دانشگاه اسکندریه، بنیان نهاد. ندا در سال ۱۹۸۲-۱۹۸۱ برنده جایزه برتر ادبی از دانشگاه اسکندریه شد (ر.ک.: همان).

سرانجام پس از سال‌ها کوشش در زمینه ادبیات ایران در پایان سده بیستم، مرگ را گردن داد. از او یادگارهای فراوانی چون پژوهش‌هایی درباره شاهنامه، ادبیات تطبیقی، فهرست ادبیات تطبیقی اسلامی، اعیاد ایرانی در جهان اسلام، شهر بخارا، شعر فارسی در قرن چهارم هجری، رودکی شاعر ایرانی و ... بر جای مانده است (همان: ۴۶۴؛ ندا، ۱۳۸۳: ۱۰؛ همان، ۱۳۸۴: ۱۱).

گرچه همه کتاب‌های ندا، ارزش بازگردانی و انتشار دارند ولی دراسات فی‌الشاهنامه، این گسترده‌ترین پژوهش جهان عرب درباره حماسه ملی ایران، جای‌گاه ویژه‌ای داشته و سزاوار شناساندن، بازگردانی و ارزیابی است. از این روی، در این جستار، پس از شناساندن

کوتاه کتاب به ارزیابی تازگی دیدگاه‌های نویسنده و لغزش‌های وی در شاهنامه‌پژوهی می‌پردازیم.

پرسش‌های پژوهش: در جستار پیش روی، برآنیم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که: چه جنبه‌های تازه‌ای را می‌توان در کتاب *دراست فی‌الشاهنامه* یافت؟ و لغزش‌های کتاب یاد شده را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

پیشینه پژوهش: در ایران طه ندا را با دیدگاه‌های او پیرامون ادبیات تطبیقی می‌شناسند؛ دیدگاه‌هایی که برآیند بازگردانی چند باره همان کتاب *ادب‌المقارن* می‌باشد. این کتاب در سال‌های ۸۰ تا ۸۴ به فارسی بازگردانی و سرچشمه پژوهش‌های فراوانی شده است. نخست زهرا خسروی و پس از وی هادی نظری منظم و حجت رسولی ترجمه *ادب‌المقارن* طه ندا را به چاپ رسانده‌اند. چه بسا مترجمان یاد شده از کار یک‌دیگر بی‌خبر بوده و گرفتار موازی‌کاری شده باشند. ولی، دیگر کتاب‌های او به فارسی بازگردانی نشده‌اند. **بایستگی پژوهش:** در این میان، کتاب *پژوهش‌هایی درباره شاهنامه (دراست فی‌الشاهنامه)* جای‌گاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا «مفصل‌ترین کتاب عربی درباره فردوسی و شاهنامه است» (رادفر، ۱۳۹۱: ۴۶۴). و می‌توان آن را زمینه‌ساز نگارش کتاب *نامور ادبیات تطبیقی طه ندا* دانست که بیست‌ویک سال پس از *پژوهش‌هایی درباره شاهنامه* در سال ۱۹۷۵ به چاپ رسیده است. شوربختانه این گسترده‌ترین پژوهش تازیان درباره شاهنامه تاکنون در ایران ناشناخته مانده و شاید در پی گستردگی کتاب، دشواری بازگردانی آن و گرایش مترجمان عربی‌دان ایرانی به سوی زمینه‌هایی چون عرفان و ... به فارسی برگردانده نشده است. شناساندن، بازگردانی و ارزیابی این کتاب پدیده‌ای بایسته است؛ زیرا هر پژوهشی که در راستای شناخت بیش‌تر آثار ادبی این مرز و بوم باشد، ارزش‌مند است. به‌ویژه اگر از نگاه پژوهش‌گری غیرایرانی، آن هم درباره شاهنامه باشد.

روش پژوهش: در راستای پاسخ دادن به پرسش‌های یاد شده، کتاب *پربرگ دراست فی‌الشاهنامه* را یک‌سره خوانده و از دیدگاه‌های گوناگون به ارزیابی درون‌مایه‌ای آن پرداخته‌ایم تا بر پایه خود شاهنامه و دیگر پژوهش‌های نگارش یافته پیش و پس از *دراست فی‌الشاهنامه*، برجستگی‌ها و کاستی‌های یادگار ندا را فراخور این جستار، نشان دهیم.

منش طه ندا: آن‌گاه که با آهنگ آگاهی از منش طه ندا، *پژوهش‌هایی درباره شاهنامه* را بکاوییم، نمونه‌های فراوانی را می‌یابیم که گویای پسندیده بودن فرهنگ و پیشینه ایران و ایرانیان در نزد وی می‌باشد. ندا آیین زرتشتی را دین یکتاپرستی و آتش را نه خدای آنان

بل که نماد پروردگار می‌داند. او با آن که خود تازی‌زبان است ولی در جای‌گاه یک پژوهش‌گر به دور از هرگونه سوگیری به ارزیابی روی داده‌ها می‌پردازد و دیدگاه‌های خویش را درباره برتری‌های گوناگون ایرانیان در برابر تازیان به نگارش درمی‌آورد و گاه آن‌چه گویای این برتری می‌باشد از گفتار تاریخ‌نگاران پیشینی چون طبری و ثعالبی و ... می‌آورد. نمونه‌های زیر گواه آشکاری بر نکوداشت فرهنگ کهن ایران از سوی طه ندا و نگاه عالمانه این پژوهش‌گر ارج‌مند است:

- کیش زرتشت، آیین یکتاپرستی است (ندا، ۱۹۵۴: ۲۴۹).
- کسانی که آیین زرتشت را فراخواننده به سوی دوگانه‌پرستی می‌دانند، دچار کژفهمی شده‌اند (همان: ۲۵۱).
- زرتشتیان گرچه آتش را بزرگ داشته با این همه، آتش‌پرست نبوده‌اند بلکه تنها به عنوان نماد خدای بزرگ به آن می‌نگریسته‌اند (همان: ۲۵۹).
- نمی‌توان پذیرفت که پیروزی تازیان بر ایرانیان آن هم تنها در یک جنگ، آیینی چون زرتشتی را نابود کند. سخن راست آن است که چندی پیش از پیروزی تازیان، آیین زرتشتی پای در سراسیابی نابودی نهاده و این پیروزی، شلیک پایانی بود (همان: ۲۷۰).
- تازیان این شیوه جنگ‌افزارپوشی سرتاسری را از ایرانیان فراگرفتند (همان: ۱۴۴؛ الطبری، ۱۹۳۹، ج. ۳: ۱۲۰).
- منوچهر نخستین کسی بود که خندق کند. مسلمانان کندن خندق را به سال پنجم مَهی (هجری قمری) در نبردی به نام خندق فراگرفتند. سلمان فارسی، کندن خندق را به پیامبر- درود خدا بر وی و خاندانش باد- پیش نهاد کرد (ندا، ۱۹۵۴: ۱۶۲؛ الطبری، ۱۹۳۹، ج. ۲: ۲۳۴).
- تازیان این جنگ‌افزار (منجنیق) را در نزد ایرانیان شناخته‌اند (ندا، ۱۹۵۴: ۱۶۵؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸، ج. ۱: ۲۷).
- ثعالبی فریدون را نخستین کسی می‌داند که این جنگ‌افزار (گرز) را در پیکار با ضحاک ساخت (ندا، ۱۹۵۴: ۱۶۶؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸، ج. ۱: ۲۸).
- طبری درباره جنگ نه‌اوند می‌گوید: ایرانیان هنگام رویارویی با تازیان، گویی کوه‌هایی آهنین بودند که هم‌پیمان شده تا از تازیان نگریزند (ندا، ۱۹۵۴: ۱۶۷؛ الطبری، ۱۹۳۹، ۳ / ۲۰۷-۲۰۶).

ندا در دیباچه کتاب، تعبیر «هذا العمل الادبی الخالد» را در ستایش شاهنامه به کار می‌برد (ندا، ۱۹۵۴: ۵) و در جای دیگری این باور براون را که «شاهنامه نمی‌تواند در کنار معلقات تازی بایستد» (براون، ۱۳۴۲: ۲۰۶) شگفت‌آور می‌داند و می‌نویسد: بسیاری از دانش‌مندان غربی، شاهنامه را از شاه‌کارهای ادبی جهان به‌شمار آورده‌اند (ندا، ۱۹۵۴: ۳۰۵)؛ وی درباره سراینده شاهنامه باور دارد که «به اسلام و مسلمانان گزندی نرسانده است و آن‌گاه که از زبان ایرانیان، تازیان را دارای ویژگی‌هایی خشن می‌داند و نمونه‌هایی از نادانی آنان و پیشرفت‌هایی که ایرانیان، همواره از آن برخوردار بوده‌اند، نشان می‌دهد، نباید بر وی خرده گرفت؛ چرا که همه این‌ها در تاریخ آمده» (همان: ۲۹۲).

بی‌گمان گواهی، بالاتر از نگارش این کتاب برای دوست‌داری ایران و فرهنگ آن نزد طه ندا نمی‌توان یافت؛ آن هم در جایی از جهان که دسترسی به منابع، چندان آسان نبوده است. او خود می‌نویسد:

ولی روشن است که کمبود منابع پژوهشی در دسترس ما مصریان و جای خالی کتاب‌های پایه در کتابخانه‌های عمومی ما، انگیزه شاهنامه‌پژوهان را از میان برده است. هر چند که این کاستی، راه را بر پژوهش همه‌سویه و بررسی ژرف، بسته ولی جلوی کوشش را ننگرفته است. همین بس که خود شاهنامه را در دست داریم تا به اندازه توان و دریافت خویش به کاوش در آن بپردازیم (ندا، ۱۹۵۴: ۵).

بحث و بررسی

آشنایی با دراست فی‌الشاهنامه

ندا در پی آن بوده است تا پژوهشی را به نگارش درآورد که درباره شاهنامه و برای آن سودمند باشد. او خود در این باره می‌نویسد:

هر موضوعی که در این کتاب، بررسی شده، یا شاهنامه بدان پرداخته و یا در لابه‌لای روی‌داده‌ها، نگاهی گذرا بر آن افکنده است؛ چراکه بر آن بوده‌ایم تا پژوهش‌های ما درباره شاهنامه و برای آن، سودمند باشد. این کتاب در موضوعاتی که در شاهنامه، خاستگاهی ندارند، فرو نرفته و همه هم‌تتش بر آن بوده است که این موضوعات، نمایان‌گر زندگانی ایرانیان کهن باشد؛ درست به همان شیوه‌ای که شاهنامه، نشان داده است (ندا، ۱۹۵۴: ۵-۶).

کتاب پژوهش‌هایی درباره شاهنامه در سال ۱۹۵۴ از سوی انتشارات دارالطالب شهر اسکندریه برای نخستین بار به دست خوانندگان مصری رسیده است. این کتاب دارای ۳۲۰ رویه و دو بخش می‌باشد؛ بخش یکم، پژوهش‌های تاریخی، ده فصل (۱. فردوسی؛ ۲. گسترش فرهنگ پهلوی در روزگار اسلامی؛ ۳. منابع شاهنامه‌های گوناگون؛ ۴. شاهنامه ابوالموید بلخی؛ ۵. شاهنامه ابوعلی بلخی؛ ۶. شاهنامه مسعودی مروزی؛ ۷. شاهنامه ابومنصوری؛ ۸. شاهنامه دقیقی؛ ۹. شاهنامه فردوسی؛ ۱۰. شاهنامه‌های پیرو شاهنامه) دارد. بخش دوم، پژوهش‌های موضوعی، بسیار ارزشمند است. این بخش گسترده، دو-سوم کتاب را در بر می‌گیرد و پنج فصل دارد. برای آگاهی خوانندگان از درون‌مایه فصول، موضوعات آمده در هر فصل را یاد می‌کنیم تا دریابند که از چه جای‌گاه پژوهشی ارزش‌مندی برخوردار هستند! فصل یازدهم، جنگ و وابسته‌های آن در شاهنامه، پیرامون آماده‌سازی جوانان برای پیکار، فراخوان سپاهیان، سان دیدن سپاه، آمادگی رزمی، سامان‌دهی سپاهیان، بخش‌های سپاه، درفش، شیوه‌های جنگ، ساز و برگ و جنگ‌افزار، توشه سپاه، جای‌گاه موبدان در جنگ، جای‌گاه دبیر در جنگ، جادوگر و جای‌گاه او در جنگ، آیین‌های رزمی ایرانیان، شطرنج و نرد در جنگ می‌باشد. فصل دوازدهم، پادشاهان و وابسته‌های ایشان در شاهنامه، دربردارنده فرّه ایزدی شاهان، ویژگی‌های پادشاه، آیین تاج‌گذاری، آیین‌ها و خوی‌های شاهان و سرانجام خوش‌گذرانی و آسایش و وابسته‌های آن دو است. فصل سیزدهم، زندگی اجتماعی در شاهنامه، درباره ساختار طبقاتی، روزهای ماه، گاهنبارها، دانش و دانش‌اندوزی و زن می‌باشد. فصل چهاردهم، زندگی دینی در شاهنامه، پیرامون زرتشت، اوستا، باور زرتشتیان، سست شدن آیین زرتشتی و نشانه‌های آیین زرتشتی در زندگی اسلامی به نگارش در آمده است و سرانجام فصل پانزدهم، نقد شاهنامه نام دارد که ندا در آن از جنبه‌های گوناگون به ارزیابی یادگار فردوسی پرداخته است.

تازگی دیدگاه‌های ندا

با این نگاه، دیدگاه‌های طه ندا را می‌توان در دو دسته جای داد: نخست آن‌چه بازآورد باورهای پژوهش‌گران پیشین می‌باشد و فشرده آن‌ها را برای خوانندگان خویش بازآورده است. دومین دسته همان یافته‌های نو وی است که خود گونه‌هایی دارد.

بازآورد باورهای پژوهش‌گران پیشین

این که پژوهش‌گری از یافته‌های پیشینیان بهره‌گیرد، رفتاری پژوهشی و پذیرفتنی است ولی گاه ندا بی‌آن‌که از پیش‌گامان خود یاد کند، گفتارشان را باز می‌آورد، آن‌چنان که گویی یافته‌های خویش را می‌نویسد. او فراوان به گل‌چین کردن سخن دیگران می‌پردازد. گاه در این کار چندان پیش می‌رود که سخن را نارسا می‌کند و حق آن را به جای نمی‌آورد.

در این کتاب، نمونه‌هایی را می‌توان یافت که نویسنده، گفتار آمده در منبع خود را پس و پیش می‌کند و چیزهایی بدان می‌افزاید. گاه نیز سراغ منابع آغازین مأخذ خویش را می‌گیرد و گفتار را از سرچشمه نخستینش در پژوهش خویش می‌گنجاند. اینک نمونه‌هایی از بازآورد گفتار دیگران را در سخن طه ندا یادآوری می‌کنیم تا گواهی بر آن‌چه گفته شد باشد.

فصل‌های سوم تا هشتم این کتاب، پیرامون پیشینه تاریخی حماسه‌سرایی و سرچشمه‌های شاهنامه، فشرده گفتار صفا از کتاب حماسه‌سرایی در ایران می‌باشد. در پایان فصل نهم این کتاب، گفتار فشرده‌ای آمده است که به شناساندن پژوهش‌ها و بازگردانی‌های شاهنامه به زبان‌های دیگر از آغاز سده سیزدهم تا میانه سده نوزدهم میلادی می‌پردازد. این گفتار چنین آغاز می‌شود: «در میان ترجمه‌ها و پژوهش‌های شاهنامه، برگردان تازی بنداری از شاهنامه، پیشگام است» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۱۲).

ندا پس از آن به تلاش‌های کسانی چون علی افندی، مهدی از درباریان عثمان دوم، توکل بیگ، سر ویلیام جونس و لومسدن و ماکان و ... می‌پردازد. گفتار یاد شده چنین به پایان می‌رسد: «... منظومه هنری هاینه از فرارسیدن پاداش محمود و بیرون بردن پیکر فردوسی از دروازه شهر در همان دم سخن گفته است» (همان: ۱۱۶). سراسر این گفتار را می‌توان در حماسه‌سرایی در ایران یافت (صفا، ۱۳۳۳: ۲۲۶ - ۲۱۵). مگر سه نمونه زیر:

الف) در خاورزمین، پژوهش‌ها و تعلیقات چندان‌ی درباره شاهنامه پدید نیامده است. عبدالقادر بغدادی در سده هفدهم میلادی، لغت شاهنامه را در زبان ترکی به نگارش درآورد که در سال ۱۸۹۵ میلادی به کوشش سالمانو در پطرزبورگ به چاپ رسید.

ب) تورنر ماکان در کار خویش از بخت و کام‌یابی بیش‌تری برخوردار بود؛ چراکه از کوشش‌های پیشینیان بهره برد. چاپ ماکان در بردارنده پیوستی از سروده‌های فارسی است که به شیوه شاهنامه سروده شده‌اند. هم‌چنین پیش‌گفتاری به زبان فارسی دارد که

دربدارنده دیباچه بایستقری و درآمدی به زبان انگلیسی و دسته‌ای از اصطلاحات دشوار [شاهنامه] است.

ج) نزرینتس^۱ و پس از او زینوف^۲ درباره فردوسی به زبان روسی دست به نگارش زده‌اند. زینوف استاد اسطوره‌های ایرانیان بود. این خاورشناس، سراغ کتاب‌های کهن را گرفته و دریافته است که اسطوره‌های هندوان بر کتاب اوستا اثرگذار بوده‌اند. طه ندا این سه نمونه را از نوشته‌های صفا برنگرفته است. نخستین شماره، گفتار نولدکه (۱۳۷۹: ۲۲۵-۲۲۴) دومین نمونه از افزوده‌های وی بر گفتار نگارنده حماسه‌سرایی در ایران می‌باشد که می‌نویسد: «تورنر ماکان^۳ انگلیسی در سال ۱۸۲۹ شاهنامه خود را با مقدمه فارسی و انگلیسی و فهرستی از لغات مشکل شاهنامه منتشر کرد و از روی شاهنامه ماکان، چندین چاپ سنگی در هندوستان ترتیب یافت» (صفا، ۱۳۳۳: ۲۱۶). گویا ندا چاپ تورنر ماکان را در دست داشته که فراتر از صفا چنین دانسته‌هایی را به دست آورده است. سومین شماره نیز از یافته‌ها و کاوش‌های طه ندا در منابع دیگر می‌باشد که نشانی از آن در یادگار صفا دیده نمی‌شود.

هم‌چنین آن گونه که خود در آغاز فصل دهم منظومه‌های پیرو شاهنامه یادآور می‌شود، این گفتار را بر پایه دیباچه شاهنامه مول و کتاب حماسه‌سرایی در ایران به نگارش درآورده است. نگاهی گذرا به نام این منظومه‌ها به خوبی گواه آن است که طه ندا کتاب صفا را پیش روی خود گذاشته و گزیده‌ای از آن را درباره منظومه‌های پیرو شاهنامه به تازی بازگردانده است: *گرشاسپ‌نامه*، *بهمن‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *کوش‌نامه*، *بانوگشسپ‌نامه* و *برزونامه* و ... او برخی از حماسه‌ها چون *لهراسپ‌نامه*، *سوسن‌نامه*، *تمرنامه*، *شاهرخ‌نامه* و *مختارنامه* و ... را یاد نکرده و دیگر منظومه‌ها را نیز به گونه‌ای گزیده می‌شناساند بی‌آن‌که به ناگفته‌های پژوهش صفا بپردازد و درباره کاستی‌های آن در زمینه‌هایی چون روشن نبودن سراینده صاحب‌قران‌نامه یا نام و زمان سراینده آذربیزین‌نامه و ... بکاود.

ندا در گل‌چین کردن گفته‌های صفا گاه چندان فشرده‌گویی کرده که حق سخن را به جای نیاورده است. نمونه را چون به واپسین منظومه پیرو شاهنامه رسیده، نوشته است: «ردیبهشت‌نامه: میرزا محمدعلی شمس‌الشعرا سروش اصفهانی از سراینندگان بزرگ روزگار قاجار، آن را به رشته سخن درآورد» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۳۵) و یافته‌های ارزشمند صفا را در

¹ Nazariants

² Zinoveff

³ Turner Macan

زمینه درون‌مایه/ردیبهشت‌نامه در بیان احوال پیام‌بر و امامان و بی‌فرجام ماندن منظومه و ... یاد نکرده است.

اینک برای نمونه، آغاز سخن نگارنده حماسه‌سرایی در *ایران* را درباره دو منظومه (*آذربرزین‌نامه* و *صاحب‌قران‌نامه*) یادآور می‌شویم تا از سنجش آن با گفتار طه‌ندا، آشکار گردد که وی سخنان صفا را به تازی بازگردانده است:

الف) *آذربرزین‌نامه*: آذربرزین پسر فرامرز از دختر سور پادشاه کشمیر بود (صفا، ۱۳۳۳: ۳۱۵): آذربرزین پسر فرامرز و دختر سور شاه کشمیر می‌باشد (ندا، ۱۹۵۴: ۱۲۵).

ب) *صاحب‌قران‌نامه*: دیگر از حماسه‌های دینی قدیم، منظومه‌ای است به نام *صاحب‌قران‌نامه* در داستان سیدالشهدا حمزه بن عبدالمطلب عم محمد بن عبدالله صلعم. این منظومه به سال ۱۰۷۳ هجری به نظم درآمده و ناظم آن معلوم نیست (صفا، ۱۳۳۳: ۳۷۹): این منظومه از سرور شهیدان حمزه‌بن عبدالمطلب عموی پیام‌بر - درود خدا بر وی باد - سخن می‌گوید. *صاحب‌قران‌نامه* در سال ۱۰۷۳ مهی از سوی سراینده‌ای ناشناس به رشته سخن درآمده است (ندا، ۱۹۵۴: ۱۳۵).

در فصل پانزدهم نقد *شاهنامه*، هنگام پرداختن به لغزش‌های جغرافیایی فردوسی می‌نویسد:

شاهنامه تور را که در شمال خاوری و سلم را که در شمال باختری ایران می‌زیسته، هم‌سایه می‌داند درحالی‌که میان هر دو جا، مسافت بسیاری است. شاید سبب این هم‌سایه دانستن در داستان، آن باشد که سلم و تور نماینده دو ملت هستند که در جنگ‌های بسیاری در برابر ایرانیان ایستاده‌اند. از این روی، *شاهنامه* میان هر دو، پیوند هم‌سایگی برقرار نموده است (ندا، ۱۹۵۴: ۳۰۲).

این نمونه را می‌توان در کتاب *حماسه ملی ایران* نیز دید:

این که تور که در شمال و سلم که در مغرب مسکن دارند، با هم مانند دو نفر هم‌سایه، آمد و شد می‌کنند، البته قابل فهم است برای این که این دو نفر، نماینده ملتی هستند که ایرانیان با آن‌ها بیش از هر ملتی در زدو خورد بوده‌اند و تصور ملی این دو نفر، آن‌ها را با هم مربوط می‌کند (نولدکه، ۱۳۷۹: ۱۶۴).

او در جای دیگری از همین فصل می‌نویسد:

از میان ملت‌های بسیار هم‌روزگار با ایرانیان در روزگاری که شاهنامه به آن پرداخته است، این کتاب از هم‌نشینی قهرمانان ایرانی و تورانی سخن می‌گوید. جز ایرانیان و تورانیان، برجسته‌ترین کسانی که در شاهنامه از آن‌ها یاد شده است، رومیان، هندوان، چینی‌ها و تازیان می‌باشند. گویا میان ایرانیان، تورانیان و رومیان پیوند نزدیکی و خویشاوندی برپاست و تورانیان و رومیان عموزادگان ایرانیان می‌باشند؛ چراکه ریشه همگی به فریدون باز می‌گردد. پادشاهان روم از فرزندان سلم (ندا، ۱۹۵۴: ۲۸۸-۲۸۶).

طه ندا در این‌جا به بازگردانی گفتار ملل و اقوام از کتاب حماسه‌سرایی در ایران پرداخته است که می‌گوید:

اقوامی که از ایشان در شاهنامه بیش از همه سخن رفته است، گذشته از ایرانیان، تورانیان و رومیان و هندوان و تازیانند. این ملل جمله هم‌سایگان ایرانیان بوده‌اند ... از میان این ملل، پادشاهان توران و روم از بنی‌اعمام شاهان ایران بودند؛ که نسل همه به فریدون می‌رسید بدین معنی که شاهان روم از نسل سلم (صفا، ۱۳۳۳: ۲۵۲-۲۵۰).

ناگفته نماند که از نمونه‌های یاد شده، بهره‌گیری فراوان طه ندا از کتاب حماسه‌سرایی در ایران به آسانی دریافت می‌شود. بر این پایه، شاید چندان بزرگ‌نمایی نباشد که بگوییم: چنانچه صفا حماسه‌سرایی در ایران را به نگارش در نیاورده بود، چه بسا ندا پژوهش‌هایی درباره شاهنامه را نمی‌نوشت یا آن‌که دست‌کم، سخت کوتاه‌تر از این می‌بود. گذشته از این‌ها نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت که طه ندا خرده‌هایی را که شاهنامه‌پژوهان پیش‌گامی چون نولدکه، مول و براون و صفا و ... بر فردوسی گرفته در کتاب خود می‌آورد بی‌آن‌که پاسخ درخوری به آن‌ها دهد حال آن‌که سزاوار بود، به گونه‌ای هرچند کوتاه و درخور دریافت خوانندگان تازی‌زبان خویش آن خرده‌گیری‌ها را ارزیابی کند.

یافته‌های نو

اینک به دومین دسته از دیدگاه‌های طه ندا می‌پردازیم. نگاه‌های نو وی را می‌توان چهار شاخه کرد: نخست ارزیابی باورهای تذکره‌نویسان کهن و پژوهش‌گران یکی دو سده گذشته، دوم یافته‌هایی تازه درباره فردوسی و شاهنامه، سوم دسته‌بندی‌هایی ساده ولی سنجیده برای شاهنامه و چهارم پرسش و پاسخ‌هایی که در زمینه‌های گوناگون می‌باشد.

ارزیابی باورهای تذکره‌نویسان کهن و پژوهش‌گران یکی-دو سده گذشته طه ندا هنگام رویارویی با باورهای پیش‌گامان خویش از گذشته‌های دور تا روزگار خود به ارزیابی آن‌ها می‌پردازد و دیدگاه‌هایش را به نگارش در می‌آورد. او باورهای تذکره‌نویسان کهنی چون دولت‌شاه، حمدالله و قاضی نورالله را درباره فردوسی نسخه می‌داند و سخنان عروسی سمرقندی را سنجیده‌تر از باورهای آنان می‌شمرد. گرچه بر دیدگاه‌های وی نیز خرده می‌گیرد. این گونه نقدهای طه ندا را می‌توان در فصل نخستین و هنگام پرداختن به تخلص سراینده، حال و روز اجتماعی سراینده، ره‌سپار شدن فردوسی به غزنه، چگونگی پیوستن فردوسی به سلطان محمود و دیدگاه سلطان محمود درباره فردوسی دید.

از نقدهای طه ندا بر گفتار پژوهش‌گران یکی-دو سده گذشته می‌توان فصل هشتم را یادآور شد که وی این دیدگاه پیشینیانی چون اته، نولدکه، هورن و صفا که «ابومنصور محمد بن احمد دقیقی بلخی از ایرانیان زرتشتی‌مذهب و از شعرای بزرگ اهل سامانی است» (صفا، ۱۳۳۳: ۱۶۳) را به گونه‌ای گسترده ارزیابی کرده و نمی‌پذیرد و باور دارد که دقیقی، مسلمان ولی مسلمانی سست‌باور و فرو رفته در کامرانی و باده‌گساری و گناه بوده که باورهای دینی، وی را از گناهان باز نداشته است (ر.ک: ندا، ۱۹۵۴: ۵۴-۵۰).

نمونه دیگر این گونه نقدهای طه ندا را می‌توان در فصل پانزدهم دید که این دیدگاه براون را که شاهنامه نمی‌تواند در کنار معلقات تازی بایستد در گفتاری گسترده سال‌ها پیش از کسانی چون مهدی ممتحن، شگفت‌آور می‌داند و می‌نویسد که جای‌گاه شاهنامه کم‌تر از ایلید هومر نیست و در گفتاری گسترده به سنجش جنبه‌های گوناگون کتاب هومر و شاهنامه فردوسی می‌پردازد (ر.ک: همان: ۳۱۲-۳۰۵).

یافته‌هایی تازه درباره فردوسی و شاهنامه

ندا در دیدگاهی دگرگونه با باور بسیاری می‌نویسد: «هنگامی که اشکانیان (پارت‌ها) بر سر کار آمدند، از آن‌جا که مردمانی جنگ‌جو بودند، به زنده کردن میراث ایرانیان و پشتیبانی از آن پرداختند بلکه برخلاف چشم‌داشت، همانند جانشینان اسکندر به فرهنگ یونانی روی آوردند» (ندا، ۱۹۵۴: ۷۸). شاید در نگاه نخست، این گفته طه ندا چندان پذیرفتنی نباشد ولی سخن راست آن است که اشکانیان بیش از دیگر شاهنشاهی‌های ایرانی دین، زبان و ادبیات یونانیان را می‌پسندیده و با کردار خویش از آن پاس‌داری می‌کرده «در دربار شاهان اشکانی، نمایش‌ها و بازی‌های یونانی، معمول و مخصوصاً مصنّفات اوری‌پید یونانی جالب توجه بود» (پیرنیا و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

گذشته از این، شاهان اشکانی در زمینه مذهب نیز به یونانیان گرایش داشتند. آن چنان که «پرستش بعضی از ارباب و انواع یونانی، جزو مذهب شاهان اشکانی گردید» (همان: ۱۵۷). زبان و ادبیات یونانی نیز در میان نجیب‌زادگان پارتی، فراگیر بود پادشاهان اشکانی به زبان و خط یونانی، لقب الوهی اپی‌فانس (نام‌ور) را برای اشک اول بر روی سکه‌های خویش می‌نگاشتند و شاه‌زادگان این خاندان با ادبیات یونان، آشنا بودند (همان).

با آن‌که اثر تمدن یونان بر فرهنگ اشکانیان چندان ژرف نبود ولی چه بسا در پی این پدیده است که پس از اشکانیان اثری از آن‌ها بر جای نماند حال آن‌که با وجود تراج اسکندر هنوز هم از روزگار هخامنشی، نشانه‌هایی بر جا است، چه بسا همین گرایش اشکانیان به فرهنگ یونانی، ساسانیان را بیش‌تر بر آن داشته باشد که نشانی از شاهنشاهی اشکانی بر جای نهند آن‌چنان‌که در روزگار فردوسی نیز آگاهی چندانی از آنان در دست نبوده است:

چو کوتاه بد شاخ و هم بیخشان نگوید جهان دیده تاریخشان
 ازیرا جز از نام نشنیده‌ام نه در نام خسران دیده‌ام
 (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۹/۶)

وی در نمونه‌ای دیگر و هنگام پرداختن به پادشاهی ساسانیان می‌نویسد: «گفتار شاهنامه درباره خاندان ساسانیان، جنبه تاریخی دارد هر چند که این جنبه در پاره‌ای از داستان‌ها مسلم نیست» (ندا، ۱۹۵۴: ۸۲).

پیش‌تر در جستاری به نام «شاهنامه، شالوده تاریخ ایران کهن» برای دریافت این که تا چه اندازه گفته‌های شاهنامه درباره تاریخ ساسانیان پذیرفتنی است، به سه پدیده پرداخته‌ام: نخست نام شاهان این خاندان، دیگر جانشین هر یک از ایشان و سرانجام دوره پادشاهی هر کدام که چند سال بوده است؛ و نشان داده‌ام که دانستنی‌های تاریخی شاهنامه، چنان جای‌گاهی دارد که سزاوار است، کتاب‌های تاریخی نگارش‌یافته درباره ایران پیش از اسلام بر پایه یادگار گران‌سنگ فردوسی نقد و ارزش‌گذاری شوند (ر.ک. کوهستانیان و دیگران، ۱۳۹۹ الف: ۱۰-۱). البته به‌تازگی زاگرس زند (۱۴۰۰) نیز در کتاب شاهنامه و پایان ساسانیان، به گونه‌ای گسترده، پیرامون ارزش تاریخی شاهنشاهی ساسانیان در حماسه ملی ایران، سخن گفته‌اند.

او هنگام پرداختن به کیش ایرانیان می‌نویسد: «سخن فردوسی در چند جای شاهنامه گویای آن است که پادشاهان ایرانی پیش از زرتشت، خداپرست بوده‌اند؛ البته فردوسی در

این باره لغزیده است و بی‌گمان آن‌چنان‌که پیش‌تر گفته شد، ایرانیان کهن، مشرک بوده و به چندخدایی باور داشته‌اند (ندا، ۱۹۵۴: ۲۴۱). اگر واژه‌هایی چون آفریننده، ایزد، پروردگار، خدا، خداوند، دادار، کردگار و یزدان را در شاهنامه جست‌وجو کنیم، در می‌یابیم که همواره مفرد به کار رفته‌اند:

(۱)

همه بندگانیم و ایزد یکیست
پرستش جز او را سزاوار نیست
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۴۱۶/۶)

(۲)

سرنامه کرد از جهان‌دار یاد
خداوند ماه و خداوند هور
بزرگی و نیک‌اختری زو شناس
خداوند پیروزی و فرّ و داد
خداوند فرّ و خداوند زور
وزو دار تا زنده باشی سپاس
(همان، ۱۳۸۶: ۱۵۷/۸)

(۳)

به نام جهان‌آفرین یک‌خدای
مگر دست ارژنگ بسته چو سنگ
که رستم نگرداند از رخس پای
نهاده به گردن برش پالهنگ
(همان، ۱۳۶۹: ۲۰/۲)

(۴)

ز دادار نیک‌ی دهش یاد کن
به پیش کس‌اندر مگوی این سخن
(همان، ۱۳۸۶: ۳۶۵/۸)

(۵)

چنین گفت کای روشن کردگار
تویی آفریننده هور و ماه
جهان‌آفریدی بدین خرمی
کسی کو جز از تو پرستد همی
جهان‌دار و پیروز و پروردگار
گشاینده و هم‌نماینده‌راه
که از آسمان نیست پیدا زمی
روان را به دوزخ فرستد همی
(همان، ۱۳۸۶: ۱۱۱/۷)

(۶)

به فرّ و به فرمان یزدان پاک
سرش را به گرز اندر آرم به خاک
(همان، ۱۳۶۹: ۴۶۵/۲)

سروده‌های یاد شده را دربارهٔ یگانه‌پرستی ایرانیان می‌توان در دو دسته جای داد: نخست سروده‌هایی که از زبان موبدان و پادشاهان و دیگر زرتشتیان روزگار ساسانی آمده

(شماره‌های ۱، ۲، ۴ و ۵) و دسته دیگر، سروده‌هایی است که به پیش از پادشاهی گشتاسپ و پیدایش زرتشت باز می‌گردد (شماره‌های ۳ و ۶). همین سروده‌های واپسین دسته است که نشان‌دهنده لغزش فردوسی در یکتاپرست خواندن ایرانیان می‌باشد؛ چراکه در آن روزگار هنوز زرتشت پیدا نشده بود.

این پژوهش‌گر مصری درباره پایان زندگانی زرتشت باور دارد که «تورانیان پس از دست‌یابی به بلخ، پای در آتش‌کده گذاشته و لهراسپ و زرتشت و هیرید را کشتند» (ندا، ۱۹۵۴: ۲۴۳). وی پس از خواندن این سروده‌های فردوسی:

شهنشاه لهراسپ را پیش بلخ	بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
... و زآن‌جا به نوش‌آذر اندر شدند	رد و هیرید را همه سر زدند
ز خونشان فروزنده‌آذر بمرد	چنین بد کنش خوار نتوان شمرد

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۸۴/۵)

می‌نویسد: «فردوسی در این‌جا واژه رد را برای زرتشت به کار برده که به معنی بی‌باک، آزاده و دل‌آور است» (ندا، ۱۹۵۴: ۲۴۳).

وی در جای دیگری می‌نویسد: «از لغزش‌های تاریخی شاهنامه، نصرانی پنداشتن اسکندر مقدونی است» (همان: ۳۰۲).

با آن‌که اسکندر در سده چهارم پیش از میلاد زاده شده ولی فردوسی «اسکندر را مسیحی می‌داند و پیش از حضرت عیسی از اسقف و سکوبا گفت‌وگو به میان می‌آورد» (جنیدی، ۱۳۸۷: ۵۹).

سکوبا بشستش به روشن گلاب	پراکند بر تنش کافور ناب
--------------------------	-------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۲۳/۶)

در جاهای بسیاری از داستان اسکندر در شاهنامه نمونه‌هایی دیده می‌شود که گواهی بر مسیحی پنداشتن اسکندر است:

درفشی پس پشت سالار روم	نوشته بر او سرخ و پیروزه بوم
همای از بر خیزرانش قضیب	نوشته بر او بر محب صلیب

(همان، ۱۳۷۵: ۵۳۳/۵)

اسکندر هنگام بستن پیمان زناشویی با دختر کید هندی

بفرمود تا هر که بخرد بدند	بر آن لشکر روم موبد بدند
نشستند و او را به این بخواست	به رسم مسیحا و پیوند راست

(همان، ۱۳۸۴: ۲۸/۶)



پس از رسیدن به اسپانیا

سکندر بفرمود تا جاثلیق
بی‌آورد عـراده و منجینیق
(همان: ۵۴)

و آن‌گاه که در پیش‌گاه قیدافه شاه اسپانیا به سر می‌برد

سکندر شنید این سخن شاد گشت
ز تیمار برگشتن آزاد گشت
به دادار دارنده سوگند خورد
به دین مسیحا و گرد نبرد
که با بوم و با رست و فرزند تو
بزرگان که باشند پیوند تو
نسازم جز از خوبی و راستی
نه اندیشم از کژی و کاستی
(همان: ۶۴)

و بار دیگر در کاخ قیدافه

چو قیدافه را دید بر تخت گفت
که با رای تو مشتری باد جفت
به دین مسیحا به فرمان راست
به دارنده کو بر زبانم گواست
به ابرای و دین و صلیب بزرگ
به جان و سر شهریار سترگ
به ذونار و شماس و روح‌القدس
کزین پس مرا خاک در اندلس
نبیند نه لشکر فرستم به جنگ
نیامیزم از هر دری نیز رنگ
(همان: ۶۹)

طه ندا در بررسی ارزش‌مندی به سنجش چندسویۀ شاهنامه و ایلید می‌پردازد و سرمشق بسیاری از پژوهش‌گران می‌شود. او ویژگی‌های هر یک از دو کتاب یاد شده را برمی‌شمرد. برای نمونه می‌گوید:

در ایلید، خدایان خود در پهنه‌های جنگ و زندگی دست‌به‌کار می‌شوند و گروهی از جنگ‌جویان را در برابر گروهی دیگر یاری می‌رسانند. شماری از خدایان در کنار هر یک از دو گروه، جای می‌گیرند که در راستای کمک و یاری آن گروه می‌کوشند تا به آن‌جا که خدایان، گاه خود کار نبرد را به گردن می‌گیرند ولی در شاهنامه نشانی از خدایان و چندگانگی آن‌ها دیده نمی‌شود و روشن است که نقشی هم در پیش‌آمدهای داستان‌ها و به ویژه جنگ‌ها ندارند (ندا، ۱۹۵۴: ۳۰۷).

آری اریس خدای ناسازگاری و دورویی، آتش‌افروز جنگ تروا می‌شود. آرتیمس باها را رها می‌کند تا ناوگان یونان بتواند راهی تروا شود. آفرودیته که پاریس او را زیباترین ایزدبانوان به‌شمار آورده جانب ترواییان را می‌گیرد. آرس خدای جنگ نیز پستی‌بان آنان است. هرا و آتنه طرفدار یونانیان می‌شوند. آپولون، هکتور تروایی را که از آژاکس زخم

خورده بود، درمان می‌کند (ناردو، ۱۳۸۶: ۴۳-۳۴). ونوس پروردگار عشق و زیبایی، پاریس برادر هکتور را از چنگال مناس می‌رباید.

دسته‌بندی‌هایی ساده ولی سنجیده برای شاهنامه

در جاهای گوناگون کتاب ندا می‌توان دسته‌بندی‌هایی ساده ولی سنجیده را برای درون‌مایه‌های شاهنامه یافت. نمونه را در فصل نهم برای شاهنامه چهار دسته‌بندی آورده است. در نخستین بخش‌بندی شاهنامه را از دیدگاه سیاسی دارای چهار پادشاهی پیش‌دادیان، کیانیان، اسکندر و جانشینان اشکانی وی و ساسانیان، در دومین دسته‌بندی شاهنامه را در پرتو دریچه درون‌مایه‌ای دارای سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی می‌داند و ویژگی‌های جداکننده این دوره‌ها را برمی‌شمرد.

طه ندا درباره سومین بخش‌بندی شاهنامه می‌نویسد: از دیدگاه بن‌مایه و حقایق یا اسطوره‌های آمیخته با شاهنامه نیز می‌توان این کتاب را دسته‌بندی کرد: نخست دوره سراسر اساطیری که همان روزگار پیش‌دادیان است. دیگر دوره اساطیری آمیخته با تاریخ که همان روزگار کیانیان است و سوم دوره تاریخی آمیخته با اسطوره که همان روزگار ساسانیان است.

وی چهارمین دسته‌بندی را بر پایه دگرگونی طبیعی زندگی انسانی می‌داند که پله‌های جامعه بشری را نمایش می‌دهد. نخست دوره طبیعی یا آغازین که آدمی آفریده شد و در پی آن برآمد که محیط را به سود خویش رام کند. دوم دوره درگیری که مردم برای استوار کردن چیرگی خود بر دیگران و فراهم آوردن زندگی بهتر، درگیر شدند که شاهنامه به بهترین گونه این دوره از دوره‌های جوامع بشری را نشان می‌دهد. سوم دوره آرامش و تمدن که پس از پایان پذیرفتن درگیری به پیدایش تمدن انجامید (ر.ک: ندا، ۱۹۵۴: ۸۸-۵۸).

از چهار دسته‌بندی یاد شده که طه ندا افزون بر شصت سال پیش، شاهنامه را در چارچوب آن جای داده، امروزه تنها دو نمونه نخستین را می‌توان در شاهنامه‌پژوهی‌ها دید (ر.ک: صفا، ۱۳۳۳: ۲۱۴-۲۰۶؛ رستگار فسایی، ۱۳۹۰: ۲۰-۱۷). دو گونه دیگر و به‌ویژه واپسین نمونه هنوز هم نو به شمار می‌آید و نگاه جامعه‌شناسانه طه ندا ستودنی است.

هم‌چنین ندا در آغاز فصل یازدهم به گونه‌ای فشرده، دسته‌بندی چندگانه‌ای را درباره پیکارهای شاهنامه بر پایه زمان، جا، انگیزه و مردمان درگیر در دو سوی، پرداخته است. وی پیکارهای شاهنامه را در دو دسته جای داده:

۱) جنگ‌های اسطوره‌ای که ریشه در درگیری پسران فریدون دارد و پس از مرگ آنان، گستره درگیری بیش‌تر می‌شود و به میان توده مردم می‌کشد. این پیکارها بیش‌تر در خاور و شمال خاوری ایران در میان ایرانیان و تورانیان روی می‌دهد.

۲) جنگ‌های تاریخی که بیش‌تر ریشه در برتری‌جویی، گرایش به چیرگی، افزایش درآمد شاهنشاهی و فراگیر کردن دیدگاه‌ها دارد. این پیکارها بیش‌تر در باختر و شمال باختری ایران در میان ایرانیان و رومیان یا ایرانیان و تازیان روی می‌دهد.

ندا در فصل یاد شده، افزون بر این دسته‌بندی، پیکارهای شاهنامه را به دو گونه جنگ فردی یا تن‌به‌تن یا زورآزمایی و جنگ گروهی بخش کرده است (ندا، ۱۹۵۴: ۱۴۹).

پرسش و پاسخ در زمینه‌های گوناگون

از دیگر تلاش‌های نو طه ندا می‌توان پرسش و پاسخ‌هایی را یادآور شد که در زمینه‌های گوناگون می‌باشد. اینک برای پرهیز از به درازا کشیدن سخن، نمونه‌هایی از این پرسش‌ها را یادآور می‌شویم که پاسخ آن‌ها در نوشته‌های ندا آمده است:

● فصل نخست: اگر سراینده توان‌گر نبوده پس چگونه هدیه سلطان را هر اندازه که بوده باشد نپذیرفته است؟ (ندا، ۱۹۵۴: ۱۲).

● فصل سوم: از آن‌جا که کتاب یاد شده (خدا/نامه) تا پایان پادشاهی خسرو پرویز بود، پس فرجام کار ساسانیان از کجا بر آن افزوده شده؟ (همان: ۲۷).

● فصل دوازدهم: چرا پادشاهان در اندیشه پدید آوردن ساختار درست و پای‌داری برای جانشین پادشاه نبوده‌اند؟ به‌ویژه در روزگار ساسانیان که همه جنبه‌های زندگی، ساختارهایی سنجیده و فرمان‌هایی داشت که مردم نمی‌توانستند از آن سرپیچی کنند؟ (همان: ۱۸۰).

● فصل دوازدهم: چرا شاهنامه، آکنده از گونه‌های زندگانی پر از ناز و نعمت و زراندوزی است که پادشاهان ایران در روزگار گوناگون در آن، فرو رفته‌اند؟ (همان: ۲۰۱).

● فصل چهاردهم: چرا زرتشت این واژه کهن (دیو) را کنار نهاده و به‌تر دیده که هنگام پرداختن به خدا به جای دیو، واژه اهورمزدا را به کار برد؟ (همان: ۲۴۸).

● فصل چهاردهم: داستان آتش چیست؟ و چرا زرتشتیان آن را بزرگ می‌دارند؟ (همان: ۲۵۸).

در پایان این گفتار باید یادآور شد که شاید برخی از خوانندگان فارسی‌زبان در نو به شمار آوردن نمونه‌های پیشین با ما هم‌داستان نباشند و آن‌چه نگاه نو طه ندا خوانده شده

برایشان تازگی نداشته باشد ولی نباید فراموش کرد که ندا نزدیک به هفتاد سال پیش چنین دیدگاه‌هایی داشته است و چه بسا ما با آن دیدگاه‌ها در شاهنامه پژوهی‌هایی آشنا شده باشیم که پس از کتاب ندا به نگارش درآمده‌اند. هم‌چنین نباید از یاد برد که طه ندا پژوهش‌هایی درباره شاهنامه را برای تازی‌زبانانی نوشته که آگاهی‌های چندانی درباره فردوسی و شاه‌کار وی نداشته‌اند از همین روست که گزیده داستان‌هایی چون زال و رودابه، جنگ رستم در مازندران، غم‌نامه رستم و سهراب، داستان بیژن و منیژه، نبرد دوازده‌رخ و گشودن رویین‌دژ و ... را آورده است.

لغزش‌های ندا در شاهنامه پژوهی

به گفته سعید نفیسی «خاورشناسان هر چه در زبان فارسی کار کرده و در آن فرو رفته باشند، باز از پی بردن به زیبایی‌های لفظی و معنوی آن عاجزند» (نولدکه، ۱۳۷۹: ۱۸). گاه گستره ناتوانی آنان از این هم فراتر رفته و گرفتار لغزش می‌شوند. طه ندا نیز با همه دانش و سختگی خویش در شاهنامه پژوهی از لغزش به دور نمانده است. در یک دسته‌بندی فراگیر، لغزش‌های طه ندا را می‌توان دو گونه دانست. نخست آن‌گاه که دیدگاهی ناپخته درباره درون‌مایه شاهنامه و آفریدگار آن دارد و دوم برداشت‌های نادرست او در شاهنامه‌خوانی که نتوانسته است خواست سراینده را دریابد.

چند دیدگاه نسخته درباره شاهنامه و فردوسی

- فردوسی ۲۵ سال از زندگانی خودش را پیوسته در رنج به سر برده تا شاهنامه را به فرجام رساند و با پاداش آن، جهاز دخترش را فراهم آورد (ندا، ۱۹۵۴: ۱۰). این‌که انگیزه فردوسی در پایان بخشیدن به شاهنامه، چنین خرد و ناچیز دانسته شود، پذیرفتنی نیست. چگونه است که مردی توان‌گر و صاحب شوکت نتواند، جهاز تنها دختر خود را فراهم کند تا ناچار بیست و پنج سال، شاهنامه بسراید به امید این‌که صله‌ای از آن عائد شود و آن را صرف جهاز دختر سازد؟ وانگهی دختر را در جوانی، شوهر دهند نه در هنگام پیری و کدام پدر است که ثروت موجود را برای عزیزترین کس خویش، خرج نکند و صله‌ای موهوم و محتمل را که بیست و پنج یا سی سال بعد به‌دست می‌آید، جهیز دختر کند؟

اگر فردوسی قصد داشت برای جهیز دختر یا هر مصرف دیگری از راه شاعری، مال فراهم کند، اصولاً نباید نامی از شاهنامه می‌برد؛ زیرا کالایی نبود که باب بازار زمان باشد.

روزگار، روزگار غلبه تازیان و ترکان بود. فردوسی سرودن آن را نه برای مال بل که برای ایجاد جنبشی در قوم ایرانی وجهه همت خویش قرار داد (رجایی بخارایی، ۱۳۴۶: ۲۶۱).

● پاس‌دار او کسی جز ابومنصور بن محمد نبود (ندا، ۱۹۵۴: ۱۱). لزوماً چنان نیست که سرنامه‌های گوناگونی که امروزه در جای‌جای شاهنامه دیده می‌شود، با آن چه در اندیشه فردوسی می‌گذشته، هم‌سان باشد. پس سنجیده نیست که تنها با نگرستن به عناوین شاهنامه به سادگی، نام آن پاس‌دار فردوسی در هنگام آغاز سرایش، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق قلمداد شود. نویسنده کتاب *سراینده کلاخ نظم بلند*، در گفتاری گسترده، آن پاس‌دار فردوسی را نه ابومنصور بلکه پسر بزرگش منصور می‌داند (ر.ک. سیدی، ۱۳۷۱: ۷۷-۴۴).

پیشینه فرهنگی و ایران‌دوستی خانوادگی منصور بن ابی منصور (به فرموده فردوسی از گوهر پهلوان بودن) می‌تواند، وی را با شور فراوان، پاس‌دار کسی کرده باشد که جانش سخن را برگزیده و بر آن شده تا نامه شه‌ریار را که پدر فرهنگ‌دوست منصور به سال سیصد و چهل و شش گردآورده به سرایش درآورد. پس امروزه دیگر روشن است که آن یاور فردوسی نه ابومنصور بل که پسر بزرگ‌ترش منصور بن ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی بوده که «در جوانی تن و جان پر دردش در زندان انیرانیان از جهان بگسست و روان فرخنده را به روان نیاکان پیوست» (جنیدی، ۱۳۸۷: ۴۶۹).

● ندا از *چهارمقاله* چنین دریافت کرده است که «سراینده کتابش را بر می‌دارد و روی به سوی سلطان غزنه می‌آورد و آن را به خواجه بزرگ احمد بن حسن می‌دهد. میمندی آن را می‌پذیرد و به سلطان می‌رساند» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۵). اگر *چهارمقاله* را بنگریم در خواهیم یافت که طه ندا در برداشت از آن، اندکی لغزیده است: «فردوسی، بودلف را برگرفت و روی به حضرت نهاد به غزنین و به پای‌مردی خواجه بزرگ، احمد حسن کاتب، عرضه کرد و قبول افتاد» (نظامی عروضی، ۱۳۸۵: ۶۵). طه ندا می‌گوید که فردوسی، شاهنامه را به میمندی می‌دهد و خواجه آن را می‌پذیرد حال آن که خواست عروضی از قبول افتادن پذیرش آن از سوی میمندی نبوده است بلکه پای‌مردی این کار را احمد بن حسن به گردن گرفته بود. البته این که میمندی از در دوستی با فردوسی، پیش آمده نیز چندان پذیرفتنی نیست و «در مقدمه اوسط شاهنامه می‌خوانیم: حسن میمندی که وزیر سلطان بود با فردوسی حسد می‌ورزید» (آیدنلو، ۱۳۹۸: ۴۰۴).

• **خدای‌نامه** در روزگار یزدگرد سوم به فرمان وی و به دست دهقانی دانا به نام دانش‌ور نوشته شده است (ندا، ۱۹۵۴: ۲۷). این پندار که نام دهقان گردآورنده خدای‌نامه، دانش‌ور بوده، ریشه در مقدمه بایسنقری دارد که می‌گوید: «یزدجرد شهریار دانش‌ور دهقان را که از جمله اکابر مداین بود و شجاعت و حکمت با هم جمع داشت، بفرمود تا آن تواریخ را فهرستی نهاده» (فردوسی، ۱۳۵۰: ۱۰).

نگارنده حماسه‌سرایی در ایران، باور دارد که «در تصور دهقانی به نام دانش‌ور، نمی‌توانیم با نویسندگان مقدمه بایسنقری هم‌داستان باشیم زیرا به چنین نامی در عهد پیش از اسلام و دوره اسلامی، هیچ‌گاه مصادف نشده‌ایم» (صفا، ۱۳۳۳: ۶۱). طه ندا نیز بر پایه این مقدمه، نام گردآورنده خدای‌نامه را به نادرستی، دانش‌ور آورده است.

• اگرچه فردوسی با گنجاندن همان هزار بیت دقیقی در شاهنامه به وی نیکی نمود و تلاش او را تباه نکرد ولی با سست و ناتندرست دانستن سروده‌های دقیقی، نیکی خویش را بر باد داد. فردوسی اندیشید که در پی شیوه ناپسند سرایندگی دقیقی، هنر پیش‌آهنگ خویش را ناروا بداند آن‌چنان‌که پیش‌تر منش وی را نیز ناشایست دانسته بود (ندا، ۱۹۵۴: ۵۵-۵۴). اگر فردوسی به بدگویی از دقیقی پرداخته و می‌گوید:

جوانیش را خوی بد یار بود همه‌ساله با بد به پیگار بود
بدان خوی بد جان شیرین بداد نبود از جهان دلش یک روز شاد
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۳/۱)

گزافه نگفته است. به‌ترین گواه بر باور فردوسی، کشته شدن دقیقی به دست یکی از بندگان می‌باشد:

یکایک از او بخت برگشته شد به دست یکی بنده برگشته شد
(همان)

نه تنها فردوسی از در کینه‌توزی با دقیقی در نیامده، بل که آرزوی آمرزش و افزایش جاه وی را نیز از پروردگار خواستار می‌شود:

الهی عفو کن گناه ورا بیفزای در حشر جاه ورا
(همان)

• **روی‌دادهای شاهنامه** در این دو دوره (پیش‌دادیان و کیانیان) به زنجیری پیوسته می‌ماند که مرز آشکاری ندارند (ندا، ۱۹۵۴: ۶۰). یکی از ایران‌شناسان سرشناس کشور چک و اسلواکی درباره این دو دوره شاهنامه باور دارد که «نخستین پادشاهان اساطیری و

افسانه‌ای (پیش‌دادیان) متعلق به سازمان ابتدایی جامعه هند و ایرانی هستند ولی کیانیان را باید از یک دوره بعدی و کاملاً ایرانی دانست؛ این دوره با برپا شدن رژیم پادشاهی در میان آریائزادانی که به خاور ایران کوچ کرده‌اند، در سده نهم پیش از میلاد آغاز و با برآمدن زرتشت، پایان می‌یابد» (ریپکا و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۳۰).

• آن‌گاه که ندا از دیدگاه سیاسی به دسته‌بندی تاریخی شاهنامه می‌پردازد، پس از پیش‌دادیان و کیانیان سومین دوره را از آن اسکندر و جانشینان اشکانی وی می‌داند و می‌گوید دوره یاد شده را روزگار اسکندری یا اشکانی می‌نامند (ر.ک: ندا، ۱۹۵۴: ۷۸). جانشین اسکندر قلمداد کردن اشکانیان و نام‌گذاری دوره‌ای از تاریخ ایران به نام دوره اسکندری یا اشکانی سنجیده نیست. چندی پس از فروپاشی هخامنشیان به دست اسکندر، سلوکیان ۸۰ سال بر ایران فرمان‌روا بودند (پیرنیا و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۳۳) تا آن‌که در سال ۲۵۰ قبل از میلاد اشکانیان، جانشینان اسکندر را شکست داده و پادشاهی ایران را به دست گرفتند (گیرشمن، ۱۳۹۵: ۲۴۷؛ پیرنیا و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۳۵).

فردوسی نیز دوره اسکندری و دوره اشکانی را یکی ندانسته است. سراینده شاهنامه باور دارد که پس از روزگار اسکندر، گاه اشکانیان فرا می‌رسد که (۲۰۰ سال؟) حکومت پراکنده و ملوک‌الطوایفی داشته‌اند و نخستین پادشاهشان اشک بود.

کنون ای سراینده فرتوت‌مرد!	سوی گاه اشکانیان باز گرد
...پس از روزگار سکندر جهان	چه گوید که را بود تخت مهان؟
...بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و سبکسار و سرکش بدند
به گیتی به هر گوشه‌ای بر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشانند	ملوک طوایف همی خواندند
از این گونه بگذشت سالی دویست	تو گفتی که اندر زمین شاه نیست
...نخست اشک بود از نژاد قباد	دگر گردشاپور خسرو نژاد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۸/۶)

• بر پایه یک دیدگاه، سراینده در سال ۳۵۴ و بر پایه دیدگاهی دیگر در سال ۳۷۰ مهی سرودن شاهنامه را آغاز کرد. ما در میان این دو تاریخ، سال ۳۶۲ مهی را برگزیدیم (ندا، ۱۹۵۴: ۱۰۱). این‌که از روش آماری گرفتن میانگین در شناخت سال آغاز سرایش شاهنامه، بهره گرفته شود، چندان سنجیده نیست. اکنون باید دید که سال آغاز سرودن شاهنامه کدام است؟ یکی از پژوهش‌گران روزگار ما بر آن است که «تاریخ این واقعه، یعنی شروع به نظم شاهنامه، صریحاً معلوم نیست» (صفا، ۱۳۸۲، ج. ۱، ۱۱۸). وی با بهره‌گیری از

نشانه‌های آمده در شاهنامه و سنجش آن با رخ داده‌های تاریخی، آغاز کار را سال سی صد و هفتاد تا سی صد و هفتاد و یک مهی دانسته است (همان). برای دریافت به‌تر سال آغاز سرودن شاهنامه، باید دیگربار، سراغ آن را گرفت و داستان پادشاهی گشتاسپ را خواند:

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرفراز بخشنده‌یی	به گاه کیان بر درخشنده‌یی
...سخن را نگه‌داشتم سال بیست	بدان تا سزاوار این رنج کیست؟
ابوالقاسم آن شهریار جهان	کزو تازه شد تاج شاهنشهان
... بیامد نشست از بر تخت داد	جهان‌دار چون او که دارد به یاد؟

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۳۷۵/۵-۱۷۶)

از این سروده‌ها دریافت می‌شود، نخست آن که سراینده با آن که سال‌های بسیاری را بر سر سرودن شاهنامه با رنج سپری کرده ولی هنوز پادشاهی سرفراز و بخشنده ندیده بود تا آن را به نام وی کند. دیگر آن که محمود، بیست سال، پس از آغاز کار شاهنامه به تاج و تخت رسیده است. از آن جا که به گواه تاریخ، زمان آغاز پادشاهی سلطان محمود، ذی‌القعدة سی صد و هشتاد و نه می‌باشد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۸۲)، پس فردوسی از سال سی صد و شصت و نه در چهل‌سالگی خویش سرودن شاهنامه را آغاز کرده است.

• «روشن است که فردوسی، سخن آنان (راویان) را بی‌واسطه نیاورده؛ چرا که هم‌واره از منابع نوشتاری نقل کرده است و نه شنیداری» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۰۹). باور طه ندا درباره دیدار فردوسی با این راویان، سنجیده نیست او می‌نویسد که چون فردوسی «هم‌واره از منابع نوشتاری و نه شنیداری، نقل کرده است» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۰۹)، پس بی‌واسطه، شنونده گفتار این راویان نبوده.

گرچه بیش‌تر برآنند که شاهنامه، یک‌سره بر پایه منابع مکتوب سروده شده ولی سزاوار است که «بحث درباره مآخذ شاهنامه یا هر موضوع ادبی دیگر باید در چارچوب مستندات و قراین مستخرج از شاهنامه و منابع جانبی دیگر انجام بگیرد» (مهرا، ۱۴۰۰: ۳۸). پس هنگامی که خود شاهنامه را بررسی کنیم، در می‌یابیم، گرچه این کتاب بیش‌تر بر پایه منابع مکتوب، سروده شده ولی گاه بر بنیاد روایت‌های شفاهی مردمی می‌باشد.

دست‌کم ماهوی (شاهوی) و شادان از گردآوردگان شاهنامه / ابومنصوری - نگاشته به سال ۳۴۶ - هم‌روزگار با فردوسی و از هم‌شهریان وی یا شهرهای پیرامون او چون نیشابور می‌باشند چه‌بسا ماخ نیز در شمار آن نگارندگان جای گیرد که نامش به تاج تصحیف شده

است، پس دیدار سراینده با هم‌روزگاران خویش و شنیدن گفتار آنان در سرایش شاهنامه، پدیده‌ی دور از انتظاری نیست. اگر سراغ شاهنامه و گفتار فردوسی را بگیریم، شاید به این نتیجه برسیم که فردوسی با شاهوی و شادان و آزادسرو دیدار نداشته ولی سراینده، ماخ را دیده و پاسخ پرسش‌هایش را از او شنیده است:

یکی پیر بد مرزبان هری	پسندیده و دیده از هر دری،
جهان‌دیده‌یی نام او بود ماخ	سخن‌دان و با فر و با یال و شاخ!
پرسیدمش تا چه داری به یاد	ز هرمز که بنشست بر تخت داد؟
چنین گفت پیر خراسان که شاه	چو بنشست بر نامور پیشگاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۶/۷)

• فریدون پادشاهی را پذیرفت و به پیکار با ضحاک پرداخت و پس از او رسماً به پادشاهی رسید. روز بر تخت نشستن فریدون، نخستین روز مهر ماه است که جشن بزرگی بر پا می‌شود. این روز از جشن‌های ایرانیان است که آن را مهرگان می‌خوانند (ندا، ۱۹۵۴: ۱۴۶). مهرگان روز نخست ماه مهر نیست. اگر کتاب‌های پیشینیان را بنگریم، در می‌یابیم که این جشن، روز شانزدهم ماه مهر آغاز می‌شود.

نگارنده‌ی التفهیم بر آن است که «مهرگان شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر» (رضی، ۱۳۸۲: ۵۳۳). چون در این روز، نام ماه و روز یکی می‌شده است، آن را جشن می‌گرفته‌اند. نگارنده‌ی زین‌الخبار در این باره می‌آورد: «این روز مهرگان باشد و نام روز و نام ماه متفقند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۴۴).

از گفتار گذشتگان در می‌یابیم که «اندر این روز آفریدون ظفر یافت بر بیوراسب جادو آن که معروف است به ضحاک و به کوه دماوند بازداشت» (رضی، ۱۳۸۲: ۵۳۳). این جشن، شش‌روز به درازا می‌کشیده است که روز آغاز آن (شانزدهم مهر) مهرگان عامه یا کوچک و روز پایانی (بیست و یکم مهر) مهرگان خاصه یا بزرگ خوانده شده است (ر.ک: تبریزی، ۱۳۴۱: ۱۱۲۱).

• شاهنامه هر آن کس از شاهان، فرمان‌روایان و پهلوانان ایرانی را که نام برده، نیرومند، زیبا و خوش‌خو دانسته است (ندا، ۱۹۵۴: ۲۸۴). اگر طه ندا می‌گفت: شاهنامه بیشتر شاهان، فرمان‌روایان و پهلوانان ایرانی را که نام برده، نیرومند، زیبا و خوش‌خو دانسته است، گفتار او درست بود ولی فردوسی برخی از شاهان و فرمان‌روایان و پهلوانان ایرانی چون کی‌کاووس، طوس، رهام و گرگین و ... را نکوهش می‌کند و ویژگی‌های ناپسندشان را برمی‌شمرد. او کی‌کاووس را خودکامه می‌داند:

بدو داد پس نامورنامه را پیام جهان دار خودکامه را
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۵۲/۲)

و طوس نکوهیده ترین فرمانده ایرانی شاهنامه است:

بدو گفت گودرز که ای کم خرد تو را بخرد از مردمان نشمرد
...تو نوذر نژادی نه بیگانه ای بدر تیز بود و تو دیوانه ای
(همان: ۴۶۱)

دمان طوس نامرد ناهوشیار چرا برد لشکر به سوی حصار؟
...بد آمد به گودرز یان بر ز طوس که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس
...به گیتی نباشد کم از طوس کس درست از در پای وندست و بس
نه در سرش مغز و نه در تنش رگ چه طوس فرومایه پیشم چه سگ
(همان، ۱۳۷۱: ۱۰۷/۳)

و از پهلوانان رهام را ترسو و گرگین را بدانندیش، شوریده، بدکار بیوفا و جفاپیشه
می خواند:

چو رهام گشت از کشانی ستوه بیپچید از روی و شد سوی کوه
... تهمتن برآشفت و با طوس گفت که رهام را جام باده ست جفت
(همان: ۱۸۲)

بدانندیش گرگین شوریده کیش ز یک سوی بیشه درآمد به پیش،
...دلش را بیپچید اهرمنا بد انداختن ساخت با بیژنا
...نگر تا چه بد ساخت آن بی وفا مر او را چه پیش آورید از جفا
(همان، ۱۳۷۱: ۳۱۳-۳۱۲)

● (فردوسی) تلاش می کند که با انگیزه های جانب داری از زبان مادری و نشان دادن توانایی خود در فارسی گوئی، سراسر منظومه اش را از واژگان تازی بزداید ولی به چنین خواسته ای دست نمی یابد (ندا، ۱۹۵۴: ۲۹۷). این باور که پیش از طه ندا نیز برخی بدان پرداخته اند، عامیانه و نسخه است. «در یکی از روایات، شرط بین محمود و فردوسی برای سرودن شاهنامه و طبعاً دریافت پاداش محمود، این است که فردوسی هیچ واژه عربی در شاهنامه به کار نبرده باشد. این پندار هنوز هم در میان عده ای رایج است» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۷۱).

این که فردوسی در پی پاس داری از زبان مادری خود بوده، سخنی سنجیده است ولی اگر در پی نشان دادن توانایی خویش در فارسی گوئی بود، این انگیزه خود را در شاهنامه بر

زبان می‌آورد. بی‌گمان «از مطالعه سایر اشعار آن دوره به خوبی معلوم می‌شود که فردوسی عمداً تا آن‌جا که می‌توانسته کهن‌ترین شیوه کلام را برگزیده است» (براون، ۱۳۴۲: ۲۱۱) ولی چنان نیست که فردوسی در پرهیز از واژگان تازی سخت‌گیری فراوان نموده تا توانایی خود را در فارسی‌گویی نشان دهد؛ چراکه در شاهنامه مفردات ساده‌ای چون سنان، رکیب، عنان، غم، قطره، هزیمت، جوشن، سلاح، منادی، قلب، نعره، مریخ، نظاره، ثریا، نبات، حصار، سحاب، عقاب، برهان، فلک، حمله، مبتلا، درج، صفا، میمنه، جاثلیق، صلیب و ... دیده می‌شود (صفا، ۱۳۳۳: ۲۸۲) که در میان مردم روزگار فردوسی کاربرد داشته‌اند و این گویای دور نشدن چندان سراینده از زبان فراگیر در روزگار وی می‌باشد.

شمار واژه‌های تازی شاهنامه را بر پایه دست‌نوشته‌های کهن نزدیک به شش صد و چهل و دو دانسته‌اند (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۷۴) ولی اگر درست بررسی شود، این شمار بسیار فراتر از این است؛ چرا که تنها در داستان دو هزار و پانصد بیتی دوازده‌رخ نزدیک به شش صد بیت دارای واژه‌های تازی دیده می‌شود. ناگفته نماند که بسیاری از آن واژه‌ها ریشه فارسی داشته و تازیان هنگام پذیرش آن‌ها دگرگونشان کرده‌اند.

• یکی از روی‌دادهایی که پیش‌آمده‌های آن در داستان، سنجیده به نظر نمی‌رسد، این است که رستم برای خون‌خواهی سیاوش به توران لشکر می‌کشد؛ بر سرزمین تورانیان چیره می‌شود و هفت سال بر آن‌جا فرمان‌روایی می‌کند ولی پس از آن بی‌هیچ انگیزه روشنی باز می‌گردد و آن سرزمین را رها می‌کند. گویی که بر آن‌جا دست نیافته و مردمانش را شکست نداده است (ندا، ۱۹۵۴: ۳۰۲). پیش‌تر در نوشتاری به نام «فره رستم» گفته‌ام که تهمتن، دست کم پنج انگیزه برای رها کردن تخت پادشاهی داشته است (ر.ک: کوهستانیان، ۱۳۹۹: ۱۶-۱۲).

• شاهنامه در روند روی‌دادهای روزگار اسکندر آن‌چنان از مصر و اندلس سخن می‌گوید، گویی که این دو سرزمین در کنار یک‌دیگر هستند و نشانی از دوری در میانشان دیده نمی‌شود (ندا، ۱۹۵۴: ۳۰۳). اسکندر یک سال در مصر به سر می‌برد. نامه‌ای به قیدافه شاه اندلس می‌نویسد و پس از دریافت پاسخ تند و تیز قیدافه، به سرزمین او لشکر می‌کشد و یک ماهه راه را نه آهسته که پویان می‌پیماید تا نه به میان، اندلس که به مرز آن سرزمین برسد:

همی راند یک ماه پویان به راه به رنج آمد از راه شاه و سپاه

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۰/۶)

روشن نیست که چرا طه ندا با وجود این یک‌ماهه راهی که لشکر پوینده از دیار نویسنده تا مرز اندلس پیموده، هنوز هم باور دارد که فردوسی این همه دوری میان دو کشور را نادیده گرفته است. شاید ریشه این باور طه ندا به با‌آورد گفتار دیگران و ندیدن بیت یاد شده در شاهنامه باز گردد.

• طه ندا شاهنامه را گرفتار استطرادهایی درازدامن می‌داند که پیوستگی موضوعی را از میان می‌برد و در بخش‌های گوناگون آن گسست پدیدار می‌کند. این پژوهش‌گر مصری بر آن است که سراینده گاه موضوع را به فراموشی می‌سپارد و قبل از پرداختن به پیش و پس آن موضوع، پیوسته از خود، عاطفه و اندیشه‌هایش می‌گوید. چنین استطرادهایی است که در شاهنامه، آزرده‌گی و خستگی به بار می‌آورد و منظومه را بی‌هیچ انگیزه‌ای بس به درازا می‌کشاند» (ندا، ۱۹۵۴: ۳۱۲). پیش‌تر در نوشته‌ای دیگر از چپستی استطراد، سخن گفته و آورده‌ایم که فردوسی از کاربرد استطراد، در پی پرداختن به فلسفه زندگی و پاسخ دادن به پرسش‌های آدمی درباره زندگی و اندرزگویی بوده است. گذشته از این، گریزهای سخن فردوسی، کوتاه است و هرگز به بی‌سرانجامی داستان‌ها نمی‌انجامد. هم‌چنین، بلاغیون کهن استطراد را نه کاستی سخن بل که در شمار آرایه‌های ادبی آورده‌اند (ر.ک. کوهستانیان و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۱۴-۲۱۰).

چند برداشت نادرست از شاهنامه

گاه طه ندا نتوانسته است خواست فردوسی را به درستی دریابد. این برداشت‌های نادرست دو دسته است یکی لغزش‌های طه ندا در شاهنامه‌خوانی و دیگری لغزش‌هایی که ریشه در نگرستن به برگردان بنداری دارد به گونه‌ای که اگر ندا باز هم سراغ خود شاهنامه را می‌گرفت، پیام درست را در می‌یافت.

لغزش‌های طه ندا در شاهنامه‌خوانی

• تهمت‌ن شب و روز پیش می‌رفت تا آن‌که به کوه اسپروز رسید جایی که کی‌کاووس در آن زندانی بود (ندا، ۱۹۵۴: ۶۵). اگرچه کی‌کاووس به کوه اسپروز لشکر کشید و در آنجا از دیوان به او بد رسید:

نیاسود تیره شب و پاک روز	همی‌راند تا پیش کوه اسپروز
بدان جا که کاووس لشکر کشید	ز دیوان جادو برو بد رسید

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۷/۲)

ولی کاووس در شهری زندانی بود؛ شهری که فردوسی چندان روشن از آن و نامش سخن نگفته، شاید در نزدیکی همان کوه اسپروز بوده است:

تهمتن ز اولاد پرسید راه به شهری کجا بود کاووس شاه
چو بشنید ازو تیز بنهاد روی پیاده دوان پیش او راه جوی
(همان: ۳۹)

• *افراسیاب* سفارش نمود که چون دو لشکر به یک‌دیگر رسیدند، میان سهراب و رستم جدایی اندازند تا هنگام دیدار، پسر پدرش را نشناسد و این چنین افراسیاب از بخت خویش بهره‌مند شود؛ چراکه یکی از این دو دیگری را می‌کشد یا هر دو کشته می‌شوند (ندا، ۱۹۵۴: ۷۱). البته افراسیاب بدان امید دل بسته بود که رستم به دست سهراب کشته شود:

پدر را نباید که داند پسر که بندد بدان مهر جان و گهر
...مگر کان دل‌آور گو سال‌خورد شود کشته بر دست این شیرمرد
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۲۸/۲)

و پس از آن که ایران بی‌پهلوان شد، کار سهراب را یک‌سره کنند:

وزان پس بسازیم سهراب را ببندیم یک شب برو خواب را
(همان: ۱۲۹)

• *ندا* در گشودن رویین‌دژ دربارهٔ ارجاسپ می‌گوید «دو خواهر و دو دختر و هم‌سرش به بردگی درآمدند» (ندا، ۱۹۵۴: ۷۵). البته فردوسی این بردگان را خواهران، دختران و مادر ارجاسپ می‌داند:

ز پوشیده‌رویان ارجاسپ پنج بردند با مویه و درد و رنج
دوخواهر دو دختر یکی مادرش پر از درد و با سوگ و خسته برش
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۲۸۵/۵)

• فردوسی دیگر بار به ستایش سلطان می‌پردازد و او را باغی پنهان می‌داند که پس از بیست سال بدان ره یافته. در پی فر و شکوه او، ستارگان و سیارگان برایش سجده می‌کنند. محمود جهان‌داری یگانه است و هم‌تایی ندارد. در رزم تیغی تیز و در بزم زری فراوان است (ندا، ۱۹۵۴: ۱۰۵). طه ندا با همهٔ دانشی که دربارهٔ شاهنامه دارد، همانند بیشتر ایران‌شناسان گاه در دریافت باریکه‌های ادبیات ما درمی‌ماند برای نمونه در این بیت‌ها چندین بار لغزیده است:

یکی باغ دیدم سراسر درخت نشستن‌گه مردم نیک‌بخت

به جایی نبد هیچ پیدا درش
 ...سخن را نگه داشتیم سال بیست
 جهان دار محمود با فر و جود
 بیامد نشست از بر تخت داد
 ...سر نامه را نام او تاج گشت
 ...گه بزم زرّ و گه رزم تیغ
 بجز نام شاهی نبد افسرش
 بدان تا سزاوار این رنج کیست
 که او را کند ماه و کیوان سجود،
 جهان دار چون او که دارد به یاد؟
 به فرّش دل تیره چون عاج گشت
 ز خواننده هرگز ندارد دریغ
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۷۸/۵-۱۷۷)

نخست آن که آن باغ پهناور نه شاه بل که استعاره از شاهنامه می باشد که شایسته نام شاهان است و سرانجام فردوسی نام محمود را تاج سر شاهنامه می کند؛ دوم آن که دایره معنایی ماه و کیوان را گسترش داده و همه ستارگان و سیارگان را سجده کننده در برابر شاه دانسته است. سوم آن که در واپسین بیت، پیوند دستوری مصراعها را نادیده گرفته و لخت آغازین را دو جمله و دو تشبیه شمرده در حالی که زر و تیغ برای فعل «ندارد دریغ»، مفعول مجرد می باشند و تشبیهی در کار نیست (فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۳۸/۶-۱۳۷).

• در دومین پیکار دوازده رخ، گیو دستان گروهی زره را می بندد و برای خوار کردن بیش تر کشنده سیاوش، خود سوار بر اسب شده و گروهی زره را به سان چهارپایی پیش خویش می دواند:

نشست از بر زین مر او را پیش
 دوانید و شد تا بر یار خویش
 (فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۸/۵)

طه ندا در دریافت پیام این بیت لغزیده است. او گمان می کند که «حمله امامه علی فرسه» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۵۳). برداشت نادرست طه ندا چنین است که گیو گروهی زره را نیز بر اسب خود سوار کرده است.

• ندا درباره شاپور ذوالاکتاف چنین از شاهنامه برداشت کرده است «نوزاد ماهی تابان و پرتوی از فروغ ایزدی بود» (ندا، ۱۹۵۴: ۱۷۸). فردوسی نوزاد را خورشید تابان می داند:
 چهل روز بگذشت بر خوب چهر
 یکی کودک آمد چو تابنده مهر
 (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۴۲/۶)

لغزش های راه یافته از برگردان بنداری

• ندا هنگام پرداختن به خوش گذرانی پادشاهان، گفته های بنداری را درباره تخت طاقدیس می آورد و می نویسد: «در زمستان، طاق های آن با پوشش خز و ابریشم بسته

می‌شد» (ندا، ۱۹۵۴: ۲۰۳؛ فردوسی، ۲۴۰/۲). حال آن‌که فردوسی از پوشش خز و سمور می‌گوید:

همه طاق‌ها بود بسته ازار ز خز و سمور از در شهریار
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۷۸/۸)

نتیجه‌گیری

در سده بیستم، مصریان بیش و پیش از دیگر تازی‌زبانان به شاهنامه، دل‌بستگی نشان داده‌اند. عبدالحمید عبادی (۱۹۵۵-۱۸۹۱)، محمد فرید ابوحید مصری (۱۸۹۳-۱۹۶۷)، عبدالوهاب محمد حسن عزّام (۱۸۹۴-۱۹۵۹)، امین عبدالمجید بدوی (۱۹۹۷-۱۹۰۷)، حسین مجیب المصری (۱۹۱۶-۲۰۰۴)، محمد غنیمی هلال (۱۹۶۸-۱۹۱۷) و عبدالنعیم محمد حسنین (۱۹۲۳) در شمار آن شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان می‌باشند.

البته، گسترده‌ترین پژوهش جهان عرب درباره شاهنامه را طه ندا به نگارش درآورد. او در کتاب *دراسات فی‌الشاهنامه*، نشان داده است که دوست‌دار فرهنگ و پیشینه ایران و ایرانیان است. وی در جای‌گاه یک پژوهش‌گر راستین به دور از هرگونه سوگیری نژادی و با نگاهی عالمانه به ارزیابی روی‌دادهای می‌پردازد و دیدگاه‌های خویش را درباره برتری‌های گوناگون ایرانیان در برابر تازیان به نگارش در می‌آورد و شاهنامه را شاه‌کار ادبی ماندگاری می‌داند.

دیدگاه‌های شاهنامه‌پژوهی ندا را می‌توان در دو دسته جای داد؛ نخست آن‌چه بازآورد باورهای پژوهش‌گران پیشین می‌باشد که فشرده آن را برای خوانندگان خویش باز گفته است. دومین دسته همان یافته‌های تازه وی می‌باشد که پس از نقد دیدگاه‌های دیگران درباره فردوسی و شاهنامه به دست آورده است. نگاه‌های نو او را می‌توان چهار شاخه کرد. نخست ارزیابی باورهای تذکره‌نویسان کهن و پژوهش‌گران یکی دو سده گذشته؛ دوم یافته‌هایی تازه درباره فردوسی و شاهنامه؛ سوم دسته‌بندی‌هایی ساده ولی سنجیده برای شاهنامه و چهارم پرسش و پاسخ‌هایی که در زمینه‌های گوناگون می‌باشد.

طه ندا با همه دانش و سخت‌گی خویش در شاهنامه‌پژوهی از لغزش به دور نمانده است. در یک دسته‌بندی فراگیر، لغزش‌های وی را می‌توان دو گونه دانست؛ نخست آن‌گاه که دیدگاهی نسخته درباره درون‌مایه شاهنامه و آفریدگار آن دارد و دوم برداشت‌های نادرست، او در خوانش شاهنامه که نتوانسته است، پیام سراینده را دریابد. این دریافت‌های نادرست، خود دو گونه دارد؛ یکی لغزش‌های طه ندا در خواندن شاهنامه و دیگری لغزش‌هایی که

ریشه در نگریستن به برگردان بنداری دارد. به گونه‌ای که اگر باز هم سراغ خود شاهنامه را می‌گرفت، چه بسا نمی‌لغزید.

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می‌پسندیدند (بررسی تلقیات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه)، مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره چهارم، صفحات ۷۸-۵۹.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۸). *نارسیده تریخ*: بیست مقاله درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران، تهران: نشر سخن.
- براون، ادوارد. (۱۳۴۲). *تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی*، به ترجمه و حواشی فتح‌الله مجتبابی، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.
- پیرنیا، حسن؛ اقبال آشتیانی، عباس؛ طاهری، علی اصغر. (۱۳۹۵). *تاریخ ایران*، چاپ پنجم، مشهد داریوش.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۴۱). *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: انتشارات زوار.
- ثعالبی نیشابوری، محمد بن عبدالملک بن اسماعیل. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی (مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، مترجم محمد فضائی، تهران: نقره.
- جنیدی، فریدون. (۱۳۸۷). *پیش‌گفتار بر ویرایش شاهنامه فردوسی*، انتشارات بلخ.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). «درباره عنوان داستان دوازده‌رخ»، *سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)*، صص ۵۸-۵۳، به کوشش علی دهباشی، تهران نشر افکار
- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *فردوسی و شاهنامه در آن سوی مرزها*؛ تهران: امیرکبیر.
- رجایی بخارایی، احمد علی. (۱۳۴۶). «شاهنامه برای دریافت صله سروده نشده است»، *مجله دانش کده ادبیات مشهد*، سال سوم، شماره چهارم، صص ۲۹۳-۲۵۵.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۹۰). *حماسه رستم و سهراب*، تهران: انتشارات جامی.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۲). *پژوهشی در گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان*، تهران: انتشارات بهجت
- ریپکا، یان؛ کلیما، اوتاکار؛ سیپک، یرژی؛ بیچکووا، دراکو؛ هربک، ایوان. (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، مترجم عیسی شهابی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

- زند، زاگرس. (۱۴۰۰). *شاهنامه و پایان ساسانیان*، تهران: انتشارات سخن.
- سیدی، مهدی. (۱۳۷۱). *سراینده کاخ نظم بلند*، مشهد: آستان قدس رضوی
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۳۳). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: امیر کبیر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۲). *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: ققنوس.
- الطبری، محمدبن جریر. (۱۹۳۹). *تاریخ الرسل و الملوك*، قاهره: طبع الاستقامه.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۳۲). *الشاهنامه*، ترجمه فتح بن علی البنداری صححها و علق علیها عبدالوهاب عزام، الطبعه الاولى، دارالکتب مصریه بالقاهره.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۵۰). *شاهنامه* (از روی نسخه‌ی خطی بایسنغری)، به کوشش شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران: تهران.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، ج. ۱، نیویورک،
Bibliotheca.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، ج. ۲، کالیفرنیا: انتشارات مزدا.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، ج. ۳، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، ج. ۴، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، ج. ۵، کالیفرنیا: انتشارات مزدا با هم‌کاری بنیاد میراث ایران.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، ج. ۶، نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج. ۷، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- الفردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج. ۸، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- کوهستانیان، آرمان؛ مریم خلیلی جهان‌تیغ و محمد بارانی. (۱۳۹۵)، «نقد محققان بر شاهنامه فردوسی و پاسخ بدان (با تکیه بر آرای طه ندا)، دوره ۵، شماره ۲، صفحه ۲۰۵-۲۲۴.
- کوهستانیان، آرمان. (۱۳۹۹ الف). «شاهنامه، شالوده تاریخ ایران کهن»، *چهارمین همایش بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی همدان*، صص: ۱۰-۱.
- کوهستانیان، آرمان. (ب). «قره رستم»، فصل‌نامه علمی- ادبی *لبخند کویر*، شماره هفتم، ۱۸ تا ۱۲.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحسین بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، به تصحیح، تشحیح و تعلیق عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۹۵). *تاریخ ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه‌ی محمد معین، چاپ هفتم، تهران: سپهر ادب.
- مهرداد، حامد. (۱۴۰۰). *سخن‌های دانندگان* (گفت‌وگو با شاهنامه‌شناسان)، تهران: نشر نگاه معاصر.
- ناردو، دان. (۱۳۸۶). *اسطوره‌های یونان و روم*، ترجمه‌ی عسکر بهرامی، تهران: ققنوس.
- ندا، طه. (۱۹۵۴). *دراسات فی‌الشاهنامه*، اسکندریه: دارالطالِب.
- ندا، طه. (۱۳۸۳). *ادبیات تطبیقی*، بازگردانده‌ی هادی نظری منظم، تهران: نشر نی.
- ندا، طه. (۱۳۸۴). *ادبیات تطبیقی*، بازگردانده‌ی حجت رسولی، تهران: نشر آوام.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمر. (۱۳۸۵). *چهار مقاله*، تصحیح مجدد رضا انزابی‌نژاد و رضا قره‌بگلو، تهران: جامی.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۹). *حماسه ملی ایران*، ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران: نگاه.

References

- Aidenloo, sajad. (2009). «Which Ferdowsi and Shahnameh did the people like»? *Journal of Persian Language and Literature Research, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan. New series. No. 4. 78-59. [In Persian]*
- Aidenloo, Sajad(2020). *Narsideh Toranj Twenty articles about Shahnameh and Iranian epic literature*, Tehran: Sokhan. [In Persian]

-
- Brown, Edward. (1964). *History of Iranian literature from Ferdowsi to Saadi*. trans. Fathollah Mojtabaei. Tehran: Sazman ketabhaye jibi. [In Persian]
 - Pirnia, Hassan et al. (2017), *History of Iran*. 5th ed. Mashhad: Dariush. [In Persian]
 - Tabrizi, Mohammad Hussein bin Khalaf. (1963) *Borhane ghate*. by Dr. Mohammad Moein. Tehran: Zavar. [In Persian]
 - Tha'labi Neyshabouri, Muhammad ibn Abdul Malik ibn Ismail. (1990). *Tarikh Thalabi (known as Gharr Akhbar al-Muluk al-Fars and Sirham)*. Trans. Mohammad Fazaeli. Tehran: Noghreh. [In Persian]
 - Junidi, Fereydown. (2009). *Introduction to the editing of Ferdowsi Shahnameh*. Balkh. [In Persian]
 - Khaleghi Motlagh Jalal (2002). «On the title of the story of the twelve faces» *Ancient speeches* (thirty speeches on Ferdowsi and Shahnameh) by Ali Dehbashi. Tehran: Afkar. 53-58. [In Persian]
 - Radfar, Abolghasem. (2013). *Ferdowsi and Shahnameh across borders*. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
 - Rajae Bukharaee, A. Ali. (1968). «Shahnameh was not written to win a reward». *Journal of Mashhad Faculty of Literature*. 3rd year. No. 4 293-255. [In Persian]
 - Rastegar Fasaee, Mansour. (2012). *The Epic of Rostam and Sohrab*. Tehran: Jami. [In Persian]
 - Razi, Hashem. (2004). *Research on the Calendar and Celebrations of Ancient Iran*. Tehran: Behjat. [In Persian]
 - Ripka, Yan et al. (2007). *History of Iranian Literature from Antiquity to Qajar*. trans. Issa Shahabi. 3rd ed. Tehran: Elmi farhangi. [In Persian]
 - Zand, Zagros. (2022). *Shahnameh and the end of the Sassanids*, Tehran: Sokhan. [In Persian]
 - Syedi, Mehdi. (1993). *Composer of the high order poetry*. Mashhad: Astan Quds Razavi. [In Persian]
 - Safa, Zabihullah. (1955). *Epic writing in Iran*. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
 - Safa, Zabihullah (2004). *History of Iranian Literature*. Tehran: Ghoghnoos. [In Persian]
 - Al-Tabari, Muhammad Ibn Jarir. (1939). *History of Messengers and Kings*, Cairo: Al Esteghama. [In Persian]

- Ferdowsi, Abu al-Qasim. (1932). *Shahnameh*, trans. Al-Fath Bin Ali Al-Bandari. Ed. Abdel-Wahhab Azzam, 1st ed. Cairo: Dar Al-Kutub Masriya. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim (1972). *Shahnameh* (from Baysanghari manuscript). Tehran: Central Council of the Iranian Imperial Celebration. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim.(1988), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, vol. 1, New York: Bibliotheca. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim (1991), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh 2007, vol. 2, California: Mazda. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim .(1993), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, vol. 3, California: Iranian Heritage Foundation. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim.(1995), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, vol. 4, California: Iran Heritage Foundation. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim.(1996), *Shahnameh* Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, vol. 5, California: Mazda in collaboration with the Iranian Heritage Foundation. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim (2005), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh and Mahmoud Omid Salar. Vol. 6. New York: Iranian Heritage Foundation. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim (2007), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, vol. 7. Tehran: The Great Islamic Encyclopedia. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim (2008), *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh. vol. 8. Tehran: The Great Islamic Encyclopedia. [In Persian]
- Koohestanian, Arman, Maryam Khalili Jahantegh and Mohammad Barani. (2017), «Researchers' Critique of Ferdowsi's Shahnameh and presenting a reply (Based on Taha Neda's Opinions)», *Journal of Literary Criticism*, Series 5, N0 2. 205-224 .[In Persian]
- Koohestanian, Arman. (2021 A). «Shahnameh, the foundation of the history of ancient Iran», *the 4th International Conference on Persian Language and Literature. Hamedan* 1-10. [In Persian]
- Koohestanian, Arman. «Rostam's Farr», *Scientific-Literary Quarterly Journal of Labkhande Kavir*. No.7 12-18. [In Persian]
- Gardizi, Abu Saeed Abdul Hussein bin Zahak bin Mahmoud. (1985). *Tarikh Gardizi*. Ed. Abdolhai Habibi, Donyae ketab. [In Persian]
- Ghirshman, Roman. (2017). *History of Iran from the earliest times to the Islamic Conquest*. Trans. Mohammad Moin. 7th ed. Tehran: Sepehr Adab. [In Persian]

-
- Mehrad, Hamed. (2022). *Discourses of Scholars* (Conversation with Shahnameh Scholars). Tehran: Negahe Moaser. [In Persian]
 - Nardo, Dan. (2008). *Greek and Roman Myths*, trans. Askar Bahrami. Tehran: Ghoghnoos. [In Persian]
 - Neda, Taha. (1954). *Derasat al shahnameh* , Alexandria: Dar al-Talib. [In Persian]
 - Neda, Taha. (2015). *Comparative Literature*, trans. Hadi Nazari Monazzam. Tehran: Ney. [In Persian]
 - Neda, Taha (2016). *Comparative Literature*, trans. Hojjat Rasouli, Tehran: Avam. [In Persian]
 - Nezami Arooz Samarghandi, Ahmad Ibn Omar. (2007). *Chahar maghaleh*. Ed. Reza Anzabinejad and Reza Qara Begloo. Tehran: Jami. [In Persian]
 - Noldeke, Theodore (2001). *The National Epic of Iran*, Trans. Bozorg Alavi, Tehran: Negah. [In Persian]